

کمی در باره شعار "زن، زندگی، آزادی"، بیشتر در باره جنبش های مردمی اخیر

بدون اینکه به این اشاره شود که این شعار از کجا وارد جنبش های خود جوش اخیر توده ها شده است، بر این واقعیت تاکید میشود که این شعار تا حدود زیادی در تظاهرات توده ای اخیر فریاد شده است و جنبه سمبلیک پیدا کرده است و دقیقاً بدلیل اینکه یک شعار سرنگونی طلب نیست و شعاری در ظاهر کاملاً خنثی است و جانبداری از آلترناتیو معینی نمیکند، توسط تمام جریانات مخالف جمهوری اسلامی، از جریانات و گروه های اپوزیسیون ایرانی گرفته تا دولت های اروپایی و جنبش های طرفدار حقوق بشری مورد حمایت قرار گرفته شده است. حتی سلطنت طلبان نیز به شکلی از ان دفاع میکنند. ولی آنچه زیرکانه در مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی در خارج کمتر برجسته میشود خواست برکناری حکومت اسلامی در کنار فریاد زدن این شعار است. اینکه این برکناری چه آلترناتیوی را متصور است هنوز فهم درستی ارائه داده نشده و تنها در این شعار این برجسته است که توده های معترض خواهان یک حکومت آزاد، آزاد از ظلم و ستم مذهبی هستند. البته منظور از یک حکومت آزاد، از نگاه بخشی از توده ها، یک حکومت سلطنتی هم نیست. شعار "مرک بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" نه به حکومت سلطنتی نیز هست. اما اینکه این شعار چقدر گستردگی دارد و چه افشار و طبقات اجتماعی را در بر میگیرد، بحث جداگانه ای است که بیشتر باید بررسی شود.

آنچه که توده مردم در میدان کارزار را از هواداران دروغین بیرونی اش جدا میکند این است که این توده با فریاد زدن شعارهای متفاوت در کوچه و خیابان، از جان خود مایع میگذارند و در یک جنگ و گریز خیابانی با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، خواهان حکومتی هستند که در آن آزاد باشند. نمیگویم سرنگونی این حاکمیت را فریاد میزنند چرا که معتقدم وقتی از سرنگونی یک دولت صحبت میکنیم دیگر نمیتوان مبارزه ای خودجوش و بدون داشتن یک افق روشن را متصور بود. نمیتوان مبارزه ای را متصور بود که از حکومت آینده تصویر روشنی ندارد، نمیتوان مبارزه ای را متصور بود که ادامه کاریش و پیشروی اش روشن نیست و مهمتر از آن نمیتوان مبارزه ای را متصور بود که سازمانی از پیشروان انقلابی مجهز به جهانبینی مارکسیست – لنینیستی رهبری آن را نداشته باشند. البته باید پذیرفت که این آغاز کار است و اگر این جنبش راه های پیشروی به جلو را پیدا کند، مسلماً با گذشت زمان پتانسیل این را خواهد داشت که به یک جنبش سرنگونی طلب تمام عیار تبدیل شود.

حاکمیت دست نشانده امپریالیسم جمهوری اسلامی با برقراری قوانین اسلامی قرون وسطائی، یک حاکمیت پدرسالار را در کره ترین شکل اش به جامعه تحمیل کرده است. قوانین اسلامی نه تنها بی حقوقی کامل زنان را تبدیل به قوانین جاری اجتماعی کرده است بلکه با پوشش اجباری، ارزش های انسانی او را انکار کرده است. اجرای احکام پدر سالانه مذهبی از همان روز اول به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، در توده های ما و خصوصاً زنان مقاومت ایجاد کرد و خواست داشتن حق انتخاب پوشش را به یک خواست همه گیر تبدیل کرد. منظور از همه گیر در اینجا آن طبقات و افشار اجتماعی هستند که زیر ستم حاکمیت جمهوری اسلامی هستند. این ستم در کنار دیگر ستم های ناشی از قوانین اسلامی بر زنان، نقش زنان ستمدیده و زحمتکش جامعه ما را در مبارزات چند دهه اخیر، بیش از پیش برجسته کرده است. ستم طبقاتی، در یک جامعه با ساختار بورژوازی، ستم جنسی را در خود بازتولید میکند و بعنوان یکی از شاخصهای ستم طبقاتی مطرح است. مارکس میگوید:

"«تغییر یک دوره تاریخی را همواره میتوان با میزان پیشرفت زنان بسمت آزادی تعیین کرد، چرا که در اینجا، در رابطه بین زن و مرد، در رابطه بین قوی و ضعیف، پیروزی سرشت انسانی بر ستمگری مشهودتر از هر جای دیگر است. درجه رهایی زنان، معیاری طبیعی برای رهایی همگانی است.» (مارکس، خانواده مقدس)

در این گفته پایه دیالکتیک تکامل جامعه انسانی نهفته است و بررسی بیشترش به یک مقاله جداگانه نیاز دارد. اما در انقلاب جاری جامعه ما از آنجا که سرنگونی دولت بورژوازی در دستور کار است، دولتی که ستم جنسی قرون وسطایی را آشکارا به قوانین اجتماعی تبدیل کرده است، رهایی کامل زنان از ستم جنسی را از طریق رهایی انسان از ستم طبقاتی بیشتر در دستور کار انقلابیون قرار داده است و شرکت هرچه فعال تر زنان زحمتکش را در صف مقدم مبارزه برجسته تر کرده است.

حق انتخاب پوشش، در کنار دیگر حقوق پایه ای به درازای یک تاریخ صد ساله از زنان جامعه ما سلب شده است و مبارزه برای کسب آن همیشه به شدیدترین وجه سرکوب شده است. کفایت به اقدام رضاشاه که حجاب را از سر زنان با زور برداشت اشاره کنم تا خواننده منظورم را بهتر متوجه شود. رژیم سلطنتی دست نشانده در قالب خدا شاه میهن و پان ایرانیسم اش مبارزه برای کسب این حقوق پایه ای را سرکوب میکرد و حاکمیت جمهوری اسلامی، برادر ناتنی

رژیم سلطنتی، در قالب حاکمیت ولایت فقیه و رهبری امام و پان اسلامیس، مبارزات برحق مردم ما را سرکوب میکنند. چرا چنین شرایطی بر جامعه ما حکم فرماست که خلق های ما باید برای کسب پایه ایی ترین حقوق انسانی خود وارد یک مبارزه سیاسی سرنوشت ساز با دولت بورژوایی بشوند؟

هیچ جریان سیاسی تا کنون نخواستہ است به این سوال یک جواب مشخص بدهد. سوال را میشود به این شکل نیز طرح کرد که چرا حاکمیت سرمایه جهانی در جامعه ما از همان روز اول شمشیر سرکوب افسارگسیخته اش را از رو بست و مبارزه توده ای برای کسب پایه ای ترین حقوق اجتماعی و اقتصادی را به شدیدترین شکل سرکوب کرده است در حالی که یک حاکمیت "متعارف" بورژوایی، اگر نسخه های کلاسیک اش را الگو قرار دهیم، اینگونه عمل نکرد؟ پس باید این حاکمیت بورژوایی فرق های اساسی با نمونه های تاریخی گذشته اش داشته باشد. حتی با قبول این واقعیت، محدود جریاناتی به پای یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ما ننشسته اند. تنها جریانی که دست به این کار زد گروه رفیق کبیر مسعود احمدزاده بود که حاصل تحلیل خود از شرایط مشخص و راه تغییر این شرایط را در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" جمع بندی کرد.

جواب اینکه چرا حاکمیت سرمایه در جامعه، از همان آغاز، با سرکوب افسارگسیخته، هرگونه صدای اعتراضی را در نطفه خفه کرده است را از دید این تئوری میتوان بر پایه دو محور اصلی توضیح داد: یکی کیفیت سرمایه در این عصر و دیگری طریق سرمایه داری شدن جوامعی نظیر جامعه ما. من در زیر بطور مختصر این دو محور را که رابطه تنگاتنگی با هم دارند، توضیح میدهم.

مناسبات سرمایه داری عصر حاضر بر پایه تفوق انحصارات استوار است که لنین آنرا امپریالیسم خواند. در سیستم سرمایه داری امپریالیستی، صاحبان سرمایه های مالی حرف اول و آخر را میزنند. این کیفیت جدید بعنوان آخرین مرحله در تکامل مناسبات سرمایه داری از طرف لنین در بیش از صد سال پیش در کتاب "امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله سرمایه داری" جمع بندی شد و امروز اقتصاددانان بورژوازی فهم دم بریده آن را در ادبیات خود با گلوبالیسم اقتصادی توضیح میدهند. در این سیستم که با بحران دائمی همراه است، مازاد سرمایه باید به شکلی دوباره سودآور شود و یکی از راههای اصلی سودآور کردن این سرمایه ها در کشورهای تحت استعمار امپریالیست ها است. وقتی صحبت از استعمار امپریالیستی به میان میآید، برای فهم بهتر مسئله کفایت به نمونه های معاصر آن، از جمله حمله نظامی امریکا به عراق و افغانستان و حمله اخیر روسیه به اوکراین اشاره نمود. این شکل از استعمار که با هجوم نظامی و ایجاد دولت های محلی دست نشانده همراه است، بخوبی دامنشی امپریالیسم و حکومت های محلی اش را نشان میدهد. نمونه حکومت های دست نشانده عراق و افغانستان نشان میدهد که این حکومت ها اونیفورم دموکراسی ادعایی خود را با شمشیر از رو بسته سرکوب تزئین کرده اند تا صدای هرگونه مخالفتی را در گلو خفه کنند. اخیرا نیز آمریکا با فراخواندن نیروهای نظامی خود از افغانستان دوباره حکومت دست نشانده طالبان ها را به حاکمیت رساند، که کپی تجربه شده ای از جمهوری اسلامی به حاکمیت رسیده در سال ۵۷ است.

پر واضح است که حاکمیت دست نشانده یک کشور امپریالیستی **اشغال** گر باید با سرکوب افسارگسیخته، صدای هرگونه اعتراضی را از آغاز، خفه کند، در غیر اینصورت امکان ثبات چنین حاکمیتی که تضمین کننده سودآور کردن سرمایه های مالی امپریالیستی است، وجود ندارد. در استعمار امپریالیستی، مشابه با استعمار دوران کلاسیک سرمایه داری، کشور امپریالیستی از طریق هجوم نظامی به کشورهای از زاویه اقتصادی عقب مانده، اول حاکمیت سیاسی خود را برقرار میکند و بعدا شروع به بسط و گسترش سرمایه های مالی خود میکند. این شکل از استعمار به دیالکتیک شکل گیری مناسبات سرمایه داری در کشورهای مستعمره کیفیت جدیدی میدهد.

دیالکتیک رشد سرمایه داری در شکل کلاسیک اش این بود که مناسبات اقتصادی بورژوایی اول گسترش پیدا میکند و بعد از آن بورژوازی قدرت دولتی را کسب میکند. در حالی که در کشورهای مستعمره، امپریالیسم اول با زور سیاسی کشور مورد بحث را به خود ملحق میکند و بعد شروع به بسط و گسترش سرمایه های مالی خود میکند. این دیالکتیک جدید در شکل دهی به مناسبات سرمایه داری، مناسبات طبقاتی و مبارزه طبقاتی در کشور تحت سلطه را به گونه ای کاملا متفاوت رقم میزند و تضاد خلق با امپریالیسم را به تضاد اصلی این جوامع تبدیل میکند. برای توضیح بیشتر پیرامون تضاد اصلی خلق با امپریالیسم خواننده میتواند به کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، فصل "بررسی شرایط کنونی اقتصادی - اجتماعی و مسئله مرحله انقلاب" رجوع کند. (۱)

استعمار امپریالیستی گریبان ایران را از حدود ۱۲۰ سال پیش گرفت، وقتی که هنوز مناسبات فئودالی در ایران غالب بود، گرفت. در آغاز اشغال نظامی شمال ایران توسط ارتش روسیه و مدتی بعد از آن اشغال نظامی جنوب ایران

توسط امپریالیسم انگلیس. اما بعد از وقوع انقلاب سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۱۷ و خارج شدن ارتش شوروی از شمال ایران، توازن قوا به نفع امپریالیسم انگلیس تغییر کرد و این امپریالیسم یک‌ه‌تاز در ادامه استعمار ایران شد. انگلیس پس از چند سالی سیاست جدیدی را پیش گرفت و با خارج کردن نیروهای نظامی خود و انجام کودتای رضا خان یک حکومت دست‌نشانده، اما در ظاهر مستقل را بر سر کار آورد. رفیق مسعود احمدزاده در کتابش این شکل از استعمار امپریالیستی را استعمار نو میخواند. رفیق با تحلیل دیالکتیکی اش نشان میدهد که چگونه شکل استعمار امپریالیستی مارپیچ تکاملی را پیموده است و استعمار نو، استعمار امپریالیستی در متکامل‌ترین شکل اش است. برای فهم بیشتر کشورهای نومستعمره خوانند میتواند به کتاب رفیق رجوع کند.

یک دولت دست‌نشانده با ظاهر مستقل سیاسی اما با همان مضمون یک دولت مستعمره که اینبار ارتش و دستگاه پلیسی و ارتش اش از خدمه محلی تشکیل شده است، همان بازوی مسلح کشور امپریالیستی است و همان وظایف را انجام میدهند. دوران حکومت رضا شاه و بعدا پسرش محمد رضاشاه پهلوی، نمونه ای از حکومت های امپریالیستی بودند که تنها با قلدر منشی و زور سرنیزه توانستند بر مردم حکومت کنند. اگر نخواهیم راه دور برویم و کتاب تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی را در عرض ۴۷ سال اخیر ورق بزنیم چیزی جز شکنجه، کشتار، تجاوز، اعدام و به غل و زنجیر کشیدن مخالفان خود به معلومات مان اضافه نمیشود. از سرکوب نظامی کردستان تا ترور رهبران خلق ترکمن و سرکوب مبارزات این خلق، تا سرکوب مبارزات خلق عرب و بلوچ، کشتارهای انقلابیون در سالهای ۶۰ و ۶۱ تا سرکوب های گسترده اعتراضات سالهای ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ و تا به امروز که دیگر حتی دانش آموزان مدارس نیز زیر ضرب این جلادان قرار دارند، تنها مشتی از خروار جنایات جمهوری اسلامی است.

در این خلاصه برای خواننده روشن شد که ددمنشی این رژیم ریشه در چه دارد و این ددمنشی پاسدار کدام نظام اقتصادی است.

بررسی خیزش های خودجوش جاری و شعار "زن، زندگی، آزادی"

یک خیزش خودجوش، سطحی از مطالبات و خواسته ها را مطرح میکند که ارتباط مستقیم با زندگی روزمره دارد و بدین لحاظ نمیتواند پیچیدگی مناسبات طبقاتی را به آسانی بفهمد و آنها را در شعارهای خود به چالش بکشد. نتیجه اینکه شعارها نیز انعکاسی مستقیم از خواسته های بلاواسطه ای است که در تجربه روزانه، مردم به آنها رسیده اند. مسلما از زن در این شعار، مفهومی بیشتر از این نمیتوان استنباط کرد که زن بعنوان عضوی از اجتماع باید از قید و بندهای مذهبی رها باشد. اما آیا این رهایی به معنای رهایی از هرگونه تبعیض ناشی از یک حاکمیت مرد سالار است؟ مسلما نه. بخش پیشرو جامعه، قشر روشنفکر آن میتواند به چنین دانشی دست یابد، اما تا توده ای کردن این تفکر پروسه ای متصور است که بی ارتباط با چگونگی تداوم و پیشروی این جنبش نیست. از اخباری که امروز به ما میرسد، نمیتوان برآمدی از قشر روشنفکر جامعه که مسلح به این تفکرات باشد، دید. حتی اگر هم وجود داشته باشد بسیار ضعیف است. اما این پتانسیل وجود دارد که قشر پیشرو جامعه بتواند شکل بگیرد و راهکارهای تجربه شده مبارزاتی را بکار گیرد، البته اگر نخواهد آزموده ها را دوباره بیازماید.

اگر در مورد فهم زن در این شعار میتوان اینقدر گفت، در مورد زندگی و آزادی، زبان در بیان محتوای آن فقیر است و فقط آنها را میتوان با نفی و نه با بدیل توضیح داد. زندگی و آزادی بعنوان دو بخش جدایی ناپذیر در برکناری جمهوری اسلامی تنها معنا میشود. فهم این مسئله که چه حکومتی این زندگی آزاد را تضمین میکند و اینکه آزادی چه مضمونی دارد و بر پایه کدام تحولات اقتصادی شکل میگیرد، هنوز روشن نیست. متاسفانه قشر متوسط جامعه بیشترین نقش را در جنبش اخیر داشته است که در میان آنها بخش جوان اکثریت را داشته اند. این بخش دارای تجربه مبارزاتی نیست و درکش از روابط اجتماعی و مناسبات میان طبقات بسیار محدود است. این قشر اکثرا شامل افراد در حال تحصیل تا رده دانشگاهی است و بخش کوچکتری از آن شاغل هستند. در فرهنگ جامعه ای نظیر ایران جوانان تا ازدواج نکرده اند، هنوز با خانواده زندگی میکنند، و از این زاویه اگر هم در حال تحصیل نباشند و مزدبگیر باشند باز هم از یک رفاه نسبی به یمن خانواده برخوردار هستند، از این رو و به این اعتبار و پشتگرمی با خیال اسوده تری میتوانند در تظاهرات های ادامه دار محله ای و شبانه شرکت کنند. از این روست که ما نمیتوانیم شاهد تظاهرات های بزرگ میلیونی با تناوب کوتاه باشیم. حتی اگر فرض بگیریم که امکانش وجود دارد. در مورد قشر پایینی جامعه، قشر فقیر و تنگدست جامعه که به زحمت سقفی بالای سر دارند و به زحمت نان شب شان را درمیآورند، قضیه کاملا متفاوت است و خیزش آنها حالت انفجاری و کوتاه مدت دارد. از یکطرف خودشان نمیتوانند به شکلی طولانی درگیر مبارزه شوند و از طرف دیگر به دلیل اینکه خیزش شان بطور مستقیم نتیجه فشار اقتصادی و تنگدستی شان است

شکلی کاملاً تهاجمی پیدا میکند و رژیم نیز این شکل تهاجمی را به شدیدترین وجه تا کنون سرکوب کرده است، در پایین به این مسئله بیشتر پرداخته خواهد شد.

متأسفانه آنچه جنبش اخیر فاقد آن است، فهم رابطه آزادی و ارتباط اش با یک جامعه تحت سلطه امپریالیست است. تجربه مبارزاتی بیش از صد سال جامعه ما نشان داده است که کسب پایه ای ترین آزادی های دموکراتیک نیز در گرو رهایی جامعه از سلطه امپریالیسم است.

خیزش اخیر به بیانی خیزش جوانان عصیانگری است که جانشان از نداشتن یک زندگی بدور از محدودیت هایی که حاکمیت مذهبی برایشان ایجاد کرده است، به لب رسیده است و اعتراض شان بیشتر از اینکه مستقیماً ریشه در فقر اجتماعی داشته باشد، ریشه در فضای خفقان مذهبی دارد. این عصیانگری و این شجاعت باید با یک فهم درست از امر انقلاب در جامعه نومسمره ما تکمیل شود و این آگاهی یک شبه بدست نیاید.

عصیانگری همراه با شجاعت انتظار تحولات سریع را دارد و چنانچه این تحولات را نبیند میتواند دچار یأس شود و برای دوره ای عقب نشینی کند. البته این بستگی به برخورد دستگاه سرکوب حکومتی نیز دارد که در پایین بیشتر به آن اشاره خواهد شد. این قشر باید تجربه کند که خواسته هایش بسرعت بدست نیاید و یک پروسه طولانی را متصور است. این قشر باید به این آگاهی برسد که خواسته های دموکراتیک اش با قطع سلطه امپریالیستی گره خورده است و دشمن اصلی امپریالیسم است.

یک درک محدود از اهداف، تأثیرات خود را بر پیدا کردن راههای دست یابی به آن اهداف نیز میگذارد. ۴۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی پایه های فکری را در جامعه کاشته است که به آسانی نمیتوان انعکاس و تأثیرات آنرا در جنبش های توده های چند ده اخیر نادیده گرفت. یکی از بزرگترین خدمات هایی که جمهوری اسلامی به امپریالیستهای کرده است، شستن تفکرات چپ و مارکسیستی در ذهن مردم از طریق نه تنها تبلیغات گسترده، بلکه همچنین از طریق حذف فیزیکی مدعیان طرفدار مارکسیسم، بوده است. نتیجه اینکه ارتباط یک نسل انقلابی را، اگر افراد اعدام شده های سال ۶۰ و ۶۱ را نسل اول بنامیم، با نسل های بعدتر قطع کرده است و با تزریق فرهنگ اسلامی در این ۴۷ سال در تار و پود اجتماع، خواسته و ناخواسته نسل دوم و سوم جامعه ما را متأثر کرده است. از طرفی دیگر جمهوری اسلامی با بز نه شرقی و نه غربی، رد پای دست نشانده بودنش توسط امپریالیست ها را در ذهن مردم پاک کرده است. این ها واقعیاتی است که امروز در جنبش خودجوش مردم ما انعکاسات خودش را دارد و من به چند نمونه آن در پایین اشاره میکنم.

اساساً از شعارهای با مضمون چپ و مارکسیستی خبری نیست. نه تنها نیست بلکه بنوعی با آن مرزبندی وجود دارد. این مرزبندی در ذهن نسل جوان بر چه پایه ای استوار است؟ تنها میتوان به تأثیرات تبلیغات حکومتی از یک طرف و تبلیغات جهانی بر علیه کمونیسم، که از طریق اینترنت پخش میشود، از طرفی دیگر اشاره کرد. امروز در ذهن نسل جوان صحبت بر سر این نیست که تفکر چپ و مارکسیستی در راه یابی انقلاب میتواند یک آلترناتیو باشد، بلکه صحبت بر سر این است که اصلاً چنین آلترناتیوی برای آنها طرح نیست و از پیش مهر باطل بر آن زده اند.

هیچ شعاری را نمیتوان نام برد که بنوعی تحت سلطه گی این رژیم به امپریالیسم را در خود منعکس کند. با وجود اینکه در دو دهه اخیر روابط اقتصادی با چین و روسیه در عرصه دیپلماتیک انعکاس وسیعی پیدا کرده است، اما این مسائل سواًلی در ذهن این توده روشنفکر و تحصیل کرده جامعه طرح نکرده است که بالاخره حاکمیت جمهوری اسلامی چه نوع حاکمیتی است.

هرچند جنبش اخیر خواهان جامعه ای آزاد از ستم مذهبی است اما این نباید به این معنی تلقی شود که این جنبش ضد مذهب است. انتظار چنین برداشتی نیز نباید داشت. اما همانطور که قبلاً گفته شد، نسل جوان تظاهرات کنندگان که اکثریت را نیز دارند، متولدین دوران حاکمیت جمهوری اسلامی هستند و بزرگ شده در این نظام با تمام تضییقات مذهبی اش هستند. قوانین و رسوم مذهبی و ایدئولوژی مذهبی بعنوان رکن اصلی در کنترل افکار در سطح مدارس، دبیرستانها و دانشگاه ها عمل کرده است. بر این پایه تضادی که امروز با ستم مذهبی وجود دارد، بیشتر نتیجه مقایسه ای است که نسل جوان جامعه با جوامع دیگر میکند و این دانش نیز منبع اش تا حدود زیادی اینترنت است. کافیت به انتخاب لغاتی که بسیاری از شعارها را شکل میدهد، اشاره کنم، تا جای تأثیرات فرهنگ اسلامی در آنها دیده شود. بطور نمونه به شعارهای "بی شرف بی شرف"، "بسجی بی غیرت ..."، "بسجی بی شرف ..."، و "بی غیرت ها نشست ... " میپردازم. شرف به معنی آبرو و ناموس است و بی شرف یعنی آدم بی آبرو و بی ناموس. این گونه ناسزا

گفتن به نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، در واقع یک برخورد در درجه اول شخصی را تداعی میکند و حتی در این سطح نیز رابطه شخص با سیستم سرکوبگر را نشان نمیدهد. دوما بی ناموس و بی آبرو گفتن به جلادان جمهوری اسلامی تنزل سطح برخورد سیاسی تا حد سطح یک دعوای عادی میان آدم های معمولی جامعه و فحاشی های است که ممکن است میان آنها ردوبدل شود است. فکر کنم برای خواننده روشن باشد که ریشه مفاهیمی نظیر آبرو، ناموس و غیرت در فرهنگ ما در چیست و لازم نیست بیشتر آن را توضیح دهم. این ها بخشی از شعارهای اکثریت قشر جوان و تحصیل کرده در خیزش های اخیر است، اما در کنار آن اینجا و آنجا ما کلمه مزدور را نیز می شنویم که میتوانست یک شعار سیاسی باشد که محتوای حاکمیت جمهوری اسلامی را بهتر روشن کند. باید تلاش کرد مخصوصا در برخورد با نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی شعارهایی سیاسی را طرح کرد که افشاگر ماهیت این رژیم باشد. نتیجه اینکه این شعارها باید به شعارهای با مضمون طبقاتی ارتقا یابد. ۴۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی جامعه را از زاویه سطح آگاهی عمومی به قهقرا برده است و بعد از اینهمه سال نیز ما امروز شاهد رسیدن به یک آگاهی از طریق یک مقایسه سطحی با آنچه ما داریم و دیگران ندارند بعنوان چیز بد و آنچه دیگران دارند و ما نداریم بعنوان چیز خوب، هستیم. این مسخ افکار و کانالیزه کردن آن در جهتی است که امپریالیست ها میخواهند. در دوره ای که جامعه ما فریب جمهوری اسلامی را خورد، مسخ افکار و شستشوی مغزی از طریق مذهب صورت گرفت و این پایه ای شد برای کانالیزه کردن افکار سکولار به آن شکل که امپریالیست ها میخواهند تا دموکراسی غربی را بعنوان تنها راه نجات تبلیغ کنند. جنبش ما اگر حتی همین درسهای نیم قرن اخیر کشمکش های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه و بطور مشخص تر تحولاتی که در عراق و افغانستان رخ داد را جمع بندی کند، به این آگاهی دست خواهد یافت که دموکراسی غربی برای کشورهای خاورمیانه چه رنگ و بویی دارد و آن کعبه آمال و آرزویی که امپریالیست ها وعده میدهند، چه جهنم سوزانی است.

همینجا است که باید به مسئله دیگری که نه تنها در شعار "زن، زندگی، آزادی" منعکس نمیشود بلکه نشانی نیز از آن در جنبش های خیابانی دیده نمیشود، اشاره کرد و آن غایب بودن شعارهایی بر علیه دستگاه سرکوبگر رژیم بعنوان عامل اصلی بقای حاکمیت دست نشانده امپریالیسم است. توده های ما و خصوصا جوانان، در خیابانها، هر روز با این نیروی سرکوبگر درگیرند، کشته و زخمی میدهند، اما هنوز به این درک نرسیده اند، که این نیروی سرکوبگر با کسی شوخی ندارد و با زور و با استفاده از تمام وسایل لازم آنجا که لازم ببیند به شدیدترین شکل جنبش انقلابی را سرکوب میکند. این جوانان گویی تجربه مبارزاتی مردم کردستان را ندارند که در شرایطی هم که شهرهای کردستان در دست نیروهای مسلح توده ای بود، ارتش با تمام قوای خود از طریق هوا و زمین به شهرها حمله نظامی کرد و مردم بسیاری را به قتل رساند و از بمباران شهرها هیچ ابایی نداشت. وقتی اسلحه در دست مردم باشد، رژیم از همه وسایل ممکن استفاد میکند تا آن جنبش را اگر آغاز شده سرکوب کند، و اگر در آغاز کار است در نطفه خفه کند. یکی از شعارهایی که زیاد داده شده است شعار "مسال سال خونه سیدعلی سرنگونه". من این شعار را نمی فهمم. سال خون است یعنی چه؟ آیا به معنی این است که ما با قربانی کردن خود بلاخره رهبر جمهوری اسلامی را سرنگون میکنیم؟ آیا به این معنی است که با درگیریهای خونین خیابانی، بلاخره رژیم سرنگون میشود؟ آنچه خود آنها تا کنون تجربه کرده اند این است که رژیم مردم را در کوچه و خیابان میکشد و آنها هستند که بیشترین تلفات را تاکنون داده اند. فهم این مسئله نباید زیاد سخت باشد که یک توده سازمان نیافته و بدون تاکتیک و استراتژیک روشن و بدون داشتن ابزار لازم برای مبارزه شانس زیادی در تقابل با یک دستگاه سرکوب سازمان یافته و با برنامه که توسط مستشاران نظامی امپریالیستی آموزش داده شده اند و مجهز به تمام ابزار لازم هستند، ندارد. آیا آنها به این امید دل بسته اند که ارتش اعلام بیطرفی کند شود و وارد کارزار نشود؟ همان اتفاقی که در سال ۵۷ اتفاق افتاد و حاکمیت امپریالیستی توانست در کالبد جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه دهد. باید درک کرد که بدون در هم شکستن این دستگاه سرکوب دولتی هیچ انقلابی تاکنون به یک پیروزی واقعی نرسیده است.

دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی متشکل از پلیس شهری، ارتش، سپاه پاسداران و نیروهای بسیجی است. همانطور که پیشتر گفته شد، این دستگاه سرکوب بخشی از بازوی نظامی کشور سلطه گر امپریالیستی است و این تکیه گاه اصلی در سرپا نگاه داشتن این رژیم بوده است. از این رو هر تشکل توده ای یا قشری یا صنفی که برای حقوق خود دست به مبارزه زده و میزند با این دستگاه سرکوبگر درگیر بوده است و در بهترین حالت از بوجود آمدن تشکل های پر قدرت توده ای که بتواند نقش موثری در مبارزات توده های داشته باشد، جلوگیری شده است. نتیجه اینکه نیروهای پیشرو جامعه امکان تشکل علنی ندارند و حتی در شکل صرفا سیاسی فعالیت مخفی نیز بسرعت از طرف رژیم شناسایی شده و از هم می پاشند. امروز اگر در سطح جامعه مثلا در میان کارگران تشکل های صنفی نیم بندی هنوز وجود دارند که بازمانده ای از شورهای اسلامی در کارخانه هستند، اما این تشکل ها نتوانسته و نمیتوانند نقش زیادی در مبارزات

کارگران بازی کنند و حکومت جمهوری اسلامی توانسته است مبارزات آنها را سرکوب کند. تجربه مبارزه صنفی کارگران در طول حیات حکومت جمهوری اسلامی بطور کلی و در بیست سال اخیر، بطور مشخص، نشان داده است که این مبارزات هرگز نمیتواند به یک مبارزه سیاسی تمام عیار که خواست اش سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، تبدیل شود. در جنبش های اخیر نیز حمایت های نیم بند از طرف تشکل های نیم بند کارگری شده است اما مثلا یک اعتصاب سراسری کارگری صورت نگرفته است چرا که همانطور که گفته شد تشکل صنفی قوی کارگری وجود ندارد.

اما اینکه یک اعتصاب کارگری سراسری، مثلا اعتصاب کارگران شرکت نفت میتواند نقش موثری در فلج کردند چرخ اقتصادی جامعه داشته باشد و در همبستگی با خیزش اخیر باشد، خود بحثی است جداگانه ولی بطور اجمال بگویم چنین اعتصابی بر فرض اینکه صورت گیرد، نمیتواند طولانی مدت باشد، چرا که کارگران در نهایت در فکر نان و آب خویشند و هیچ تضمین مالی و پشتوانه اقتصادی برای روزهای اعتصاب شان ندارند، این یک وجه قضیه، وجه دیگر این است که چه تاثیری در وضعیت حاکمیت دارد، آیا حاکمیت دست نشانده ایران که بسیاری از محصولات تولیدی آن یا صنایع مونتاژ است و یا محصولات حاضر و آماده وارداتی، از چنین اعتصابی در کوتاه مدت آسیب میبیند؟ به نظر من نه.

از بحث بالا میتوان این نتیجه را گرفت که تدارک انقلاب، علاوه بر داشتن جسارت و جانفشانی محتاج در درجه اول تشکل و سازماندهی است و این آن چیزی است که کمتر به آن توجه میشود و در شعارها نیز منعکس نمیشود. کسانی برعکس تلاش میکنند آنا رشی و بی سازمانی را تبلیغ کنند. سازمان دهی چیزی است که رژیم از آن ترس دارد. تا زمانی که این تلاش در میان جوانان عصیانگر نباشد و آنا رشی ناشی از جنبش خود جوش حاکم است رژیم هم تاکتیک های سرکوب معینی را بکار میبرد و کمتر از فشنگ جنگی و بیشتر از باطوم و تفنگ ساچمه ای و گاز اشکآور در سرکوب تظاهرات های خیابانی استفاده میکند. در حالی که همین رژیم در آبان سال ۹۸ در تظاهرات های خیابانی بر علیه گرانی قیمت بنزین، که بیشتر در محلات فقیر نشین شهرها صورت گرفت، ۱۵۰۰ نفر را قتل عام کرد. در همان تظاهرات نیز شعارها بر علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و رهبری آن بود. اما فرق اصلی در کجاست؟ چرا رژیم در آبان ۹۸ در عرض سه روز ۱۵۰۰ نفر را با تیرهای جنگی قتل عام میکند اما در اعتراضات اخیر بیشتر از تفنگ ساچمه ای و باتوم و گاز اشکآور استفاده میکند؟

اختلاف را باید در ماهیت طبقاتی اعتراضات دید. در سال ۹۸ قشر فقیر و تحتانی جامعه در اثر فشار اقتصادی به خیابانها میریزد و سه برابر شدن قیمت بنزین فقط جرقه ای به هیزم خشک خشم مردم تنگدست جامعه میزند. خصلت عمده آن تظاهرات جنبه تهاجمی آن بود و مردم با دست خالی به مصاف نیروهای سرکوبگر رژیم تا دندان مسلح رفتند. در آن تظاهرات ها شبکه بانکی، مخابراتی، سوخت رسانی و ترابری شهری تخریب و فروشگاههای دولتی غارت شدند و به حوزه های علمی و دفترهای امامان جمعه حمله شد. نوک تیز حمله تظاهرات کنندگان تخریب موسسات دولتی و ضربه زدن به دستگاه بروکراتیک دولتی بود. در آن تظاهرات مردم دست به کارهایی زدند که کاملا شکل تهاجمی داشت، نمونه آن عملیات ماهشهر بود که تظاهرکنندگان به مدت سه روز جاده اصلی میان شهر و مجتمع پتروشیمی را بسته بودند و با یورش ماموران امنیتی به نیزارهای اطراف شهر گریختند و در آنجا در محاصره نیروهای امنیتی همگی قتل عام شدند.

تظاهرات های اخیر آنجا که شکل تهاجمی به خود گرفته است بی درنگ توسط مزدوران مسلح رژیم به خاک و خون کشیده شده است. بطور نمونه میتوان به بلوچستان و کردستان اشاره کرد. اما تظاهرات در دیگر نقاط تا کنون شکل تدافعی داشته است، خصوصا تظاهرات دانشجویان در شهرهای متفاوت. بر این پایه است که شعار سمبلیک "زن زندگی آزادی" نیز یک شعار کاملا تدافعی از آب در میآید و تا زمانی که خیزش، عموما قشر متوسط را شامل میشود، نوع خیزش نیز تدافعی است. سوال این است که چرا قشر پایین و تنگدست جامعه به مانند سال ۹۸ به شکل گسترده به میدان نیامده است، چگونه است که جنبش اخیر به نوعی ایزوله است و حمایت فعال کارگران را نیز ندارد؟ بیشتر مختصرا به دلایل آن اشاره شد. اما جواب مفصل تر به این سوالات احتیاج به یک بررسی جداگانه دارد و در حوصله بحث این مقاله نیست.

پایان سخن

اگر سرکوب افسارگسیخته توسط ارگانهای سرکوب یک حکومت دست نشانده نظیر جمهوری اسلامی تنها طریق حفظ این نظام است. اگر این سرکوب تا کنون مانع از آن شده که تشکل های واقعی توده ای شکل بگیرند. اگر هر تجمعی از نیروهای روشنفکر جامعه که خواست انقلاب را در دستور کار خود قرار داده اند، تا کنون، از طرف رژیم شناسایی شده و با دستگیری و از بین بردن اعضای آن، این تجمعات از هم پاشیده اند. اگر رژیم جمهوری اسلامی، همانند رژیم شاه از همان آغاز مارکسیسم را در ایران غیر قانونی اعلام کرد و با کافر شمردن مارکسیست ها، کشتن آنها را شرعی دانست. اگر جریانات به ظاهر چپ و جریانات مدعی مارکسیسم در طول حیات جمهوری اسلامی، به دلیل سیاسیت های پاسیفیستی خود، سر سوزنی نتوانسته اند در جامعه ریشه بدوانند و هیچ نقشی در جنبش های اجتماعی تا کنون نداشته اند، سوال این است که راه چاره چیست؟ اگر مبارزه برای کسب پایه ای ترین حقوق دمکراتیک بطور مداوم و سیستماتیک توسط رژیم دست نشانده امپریالیست ها سرکوب شده است و بطور عینی امر انقلاب را از همان آغاز حاکمیت این سگان زنجیری در دستور روز انقلابیون قرار داده است، پس راه چاره چیست؟ مگر نه این است که پیروزی هر انقلاب در گرو یک جنگ قهرآمیز و یک مبارزه مسلحانه با دستگاه سرکوبگر دولت از طریق یک قیام سراسری همراه با رهبری است؟ اگر در جامعه ای نظیر ایران نمیتوان هیچ تدرک قبلی برای یک قیام سراسری مسلحانه دید و تدارک قبلی جز با دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه ممکن نیست، اگر پیشاهنگی که قرار است نقش رهبری این قیام را داشته باشد تنها با دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه است که پیشاهنگی خود را به اثبات میرساند، پس نباید دیالکتیک قیام کار توده هاست را در شرایط ایران دوباره تعریف کرد؟ این آن تلاشی بود که توسط رفیق مسعود احمدزاده و یارانش در پنجاه سال پیش شد. رفیق در پاسخ به اینکه قیام کار توده هاست با یک فهم دیالکتیکی پاسخ میدهد که شکل گیری و قدرت گیری نیروی پیشرو از همان آغاز در گرو جنگیدن با دستگاه سرکوبگر حاکمیت است و این خود یعنی آغاز قیام، منتها نه در معنای کلاسیک اش بعنوان یک قیام شهری که وجه مشخصه اش جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری است، بلکه بدین معنا که بخش پیشرو توده با دست زدن به یک مبارزه سیاسی - نظامی، توده ها را به پیوستن به این مبارزه دعوت میکند و تا اینکه این توده در تشکل های مسلح سازماندهی شوند، روندی متصور شد که دیگر ناگهانی نیست و احتیاج به زمان دارد. و رفیق مسعود نتیجه میگیرد که تنها بستر ممکن یک جنگ توده ای طولانی است. توده ها در یک جنگ توده ای طولانی است که به قدرت واقعی خود پی میبرند و به پیشاهنگ خود هرچه بیشتر اعتماد میکنند و قدم به قدم مناطق متفاوت را از چنگ رژیم دست نشانده امپریالیسم درآورده و آزاد میکنند.

بر پایه چنین تفکری بود که پس از قیام ۵۷، بخش جدا شده از چریک های فدایی خلق ایران به رهبری رفیق عبدالرحیم صبوری و رفیق محمد حرمتی پور با نام چریک های فدایی خلق ایران ارتش رهایی بخش خلق های ایران، مبارزه مسلحانه در جنگل های شمال را در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۱ آغاز کردند و با هدف باز کردن یک جبهه جنگ توده ای در شمال ایران، دست به عملیات نظامی زدند و ضربات مهلکی در فاصله ۱۴ ماه فعالیت خود به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی وارد آوردند. تلاش این بود که در آن دوران که کردستان توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مورد هجوم همه جانبه قرار گرفته بود، با باز کردن جبهه شمال در نیروهای سرکوبگر رژیم پراکندگی ایجاد کنند و جنبش کردستان را کمک و پشتیبانی کنند. متأسفانه جنبش مسلحانه آغاز شده توسط این سازمان با ضربه خوردن و از دست دادن بهترین رفا و کادرها، از جمله رفیق محمد حرمتی پود و رفیق عبدالرحیم صبوری، نتوانست ادامه پیدا کند.

لازم است یک جمع بندی از این حرکت بشود و درسهای آن به مبارزان آینده که در این راه قدم برمیدارند، انتقال یابد.

بحث مفصل تر پیرامون ضرورت مبارزه مسلحانه را باید در مقاله ای جداگانه کرد، اما در اینجا باید این فراخوان را به همه نیروهای انقلابی و آزادی خواه داد که به هر شکل که میتوانند این مبارزه را آغاز کنند، این شکل از مبارزه در آغاز احتیاج به انقلابیون حرفه ای دارد که فن مبارزه با نیروی سرکوبگر رژیم را آموخته اند و در یک تشکل کاملاً مخفی خود را سازمان داده اند.

جنبش اخیر اگر نخواهد به دور باطل بیافتد و نیروی خود را فرسوده کند باید یک قدم به عقب بردارد و از تجارب انقلابات جهانی و تجارب مبارزه مسلحانه کمونیست ها در فاصله سالهای ۴۹ تا ۵۵ و سالهای ۶۰ تا ۶۱ درس بگیرد و دست به ایجاد تشکل های مسلح مخفی بزند تا بتواند بطور واقعی دو قدم به جلو بردارد. شعار "زن، زندگی، آزادی" باید به شعارهای سیاسی جانبدار و شفاف طبقاتی ارتقا یابد. انقلاب ایران راه دیگری نمیشناسد.

پیش به سوی ایجاد سازمانهای سیاسی - نظامی

پیش به سوی تدارک یک جنگ مسلحانه توده ای طولانی
زنده و جاودان باد یاد جانباختگان جنبش مسلحانه
درود بر همه جانباختگان انقلاب
مرگ بر امپریالیسم و سگان زنجیری اش
سرنگون باد حاکمیت جمهوری اسلامی
زنده و پایدار باد جنبش خلق های ستم دیده ایران

آهنگران

نوشته شده در تاریخ ۲۲/۱۱/۲۳

بازبینی در تاریخ ۲۱/۰۷/۲۵

(۱) لینک کتاب: "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک"